

## نقب زدن‌ها، بسوی نورِ آزادی و استقلال!

دشوار است وقتی بخواهی در باره درد های میهن ، که در فرهنگی با درون مایه ادبی ما به مادر تشبیه شده - چون وطن جامعه را در دامن خود میپروراند - و پیامبر گرمی مان حُب انرا همسنگ ایمان نامیده است، بنویسی و پرده از مظالمی برداری که بر او روا داشته اند . بالینحال حق فرزندی و وجیبه ایمانی، ما را بر آن وامیدارد تا در حد توان ادای دین کنیم . وطن چون ، سترگ رسالت پرورش جامعه را دارد ، مادر است و مادر "زل" . راه صعب و دشوار رسیدن به فضای آزادی و استقلال ، بدون همگامی و همراهی شان به شان زن با مرد، دشوارگذار، و قتگیر و پُرضایعات است.

جامعه انسانی را انسانها میسازند و در ترکیب جامعه مرد و زن شامل است. از عوامل بالندگی، رشد و تکامل موزون جوامع انسانی یکی اشتراک فعال نیمه دیگر بدنه جامعه یعنی زن را بدرستی شناسایی کرده اند. زن در جامعه های عقبمانده نظیر جامعه ما ، قرن ها است که در چنبر استبداد و ستم مضاعف با حق تلفی ها و محرومیت های بیشمار دست و پنجه نرم میکند. در ساختارهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی ای که برستون پایه های قدرت بنا یافته اند و نظام های قدرتمدارانه دارند، مهره های ریز و درشت ان نظام ها، همه شرکاً جرم و از نقش یافتن فعال زن در امور جامعه هراسان اند . زیرا بالندگی و انحطاط هر جامعه با بالندگی و انحطاط زن رابطه مستقیم دارد. جامعه عقب مانده ما نیز شامل این قاعده است ، وامامشخصه بارز قدرتمداری در کشور ما اینست که ، متولی ها و منادی های دین، در تبنانی با کانون های رسمی قدرت، پیشقراول ها و علم بردارهای ننگ زن ستیزی ها گردیده اند. مسأله ی که یکهزاره قبل حکیم فردوسی را وادارمیدارد، در خطاب به آنها وامثال آنها بگوید: " زیان کسان از پی سود خویش- جویند، و دین اندر ارنند پیش ". چرا چنین است؟ برای یافتن پاسخ به این چرا و چرا های دیگر، از راه یک مطالعه تطبیقی، با فعال کردن گذشته فرهنگی و جدا کردن راست از دروغ به کمک اصل رهنما، برای فهمیدن حال و در صورت امکان گشودن راه بسوی آینده ضرورت است. چون این بحث به وسعت و قدامت زمانه ها وسیع و قدیمی است، در این نوشته که حال و هوای تعارفی خواهد داشت ،البته، در روشنی کارهای تا کنون انجام شده ی بزرگان متقدم و معاصری که فرصت مطالعه و آشنایی کم و بیش با آرا و نظریه های آنها را داشته ام، اساسی ترین سرخط هارا به این امید که دیگران بویژه زنان توانا و مسئول میهن به این مباحثه ها پیوسته و انرا تا کسب نتایج ملموس با غنی سازی و نقادی ادامه دهند ، نشانی میکنم. نوشتیم پرچم ضدیت با حقوق انسانی زن را قدرتمدارها و در رأس متولی ها و دکاندارهای دین در کشورما در تبنانی با کانون های قدرت بدوش میکشند. بنا بر این برای ریشه یابی یا یافتن سرخ مسأله ، نخست ببینم سرگذشت و سرنوشت زن در ادیان توحیدی سلسله ابراهیمی ویا بهتر است بگویم در ادیان برخاسته از میان اقوام سامی، از چه قرار و چگونه بوده است.

### ز ل در تورات ، اوستا و قرآن

**مدخل :** نخست ، از راه فایده تکرار، یاد اوری مکرر، اینکه : زمان مجموعه ی بهم پیوسته گذشته حال و آینده ست. واگذاری انحصار گذشته و تقدیم دو دسته ان به ملاتاریا از جانب روشنفکرتاریا غریزده جوامع شرقی ، که فکر میکردند با این بخشش از شر گذشته اسوده ، و حال و آینده ، در پرتو ارشادات "خدای علم" ، به آنها تعلق خواهدگرفت اشتباه بود و است. تا جائیکه به بحث ما مربوط میشود دلیل ان ساده و قابل فهم است. ان بخش از عناصر فرهنگی که قرن ها حتی هزاره ها به پویایی و حیات شان

ادامه داده و تا ما رسیده اند دلیل صحت و درستی شانرا در خودشان دارند. زمان دروغ صفر و زمان حقیقت لایتناهی است. مکان دروغ همینجا و همین حالا و راست همه زمانی و همه مکانی است. میدانیم و در عین زمان یکتعداد ما ، سود شانرا در تظاهر به ندانستن این حقیقت میدانند که: " از گذشته های دور تا امروز دو خط فکری باهم در ستیز بوده اند. یکی بر موازنه وجودی استوار است و قدرت را اصل می شمارد. این طرز فکر مبلغ نابرابر ها از جمله مبلغ نابرابری زن و مرد در خلقت است. زن را از تبار شیطان و مظهر شهوت و قهر و تخریب و مرگ می انگارد . دیگری بر موازنه عدمی بنا شده است و قدرت را اصل نمی شناسد . این طرز فکر مرد و زن را از یک گوهر می شمارد و زن را آفریده رحمن و مظهر عشق و زندگی و معلم خطر کردن و ناممکن را ممکن ساختن میدانند." حالا که چنین است، پرسش بعدی و اصلی این میشود ، که : " چرا تا این زمان از زن به مثابه این یا ان مظهر سخنی در میان نبود؟ چرا بجای طرح دو نظر: زن مظهر عشق و سازندگی و اب حیات، یا ، زن مظهر شهوت و ویرانسازی و مرگ، از "حقوق زن" و رفتار های شایسته و ناشایسته او ، بحث به میان می آوردند و می آورند و علت را بجای معلول می نشانند و می نشانند؟ زبان قدرت زبان عامه پسند و عامه فریب است. توجیه گری و مصلحت را بجای حق نشانیدن یکی از خاصه های این زبان است. ببینید ، بجای ارایه تعریف ازادی، کجروانه ، از انواع ازادی ها، می گویند و به غلظت تیره گی ابهام ها و دروغ ها افزوده میروند . فضا را بر این ابهام افرینی ها و دروغ پراگنی ها با تمام قوت چنان تنگ و تنگتر کنیم تا بذر راستی ها و حقایق، در بهار شفافیت ها، در برابر دیده ها و چشم های که به تاریکی ها عادت داده شده اند، مجال قد افراشتن و ظهور یابند. نگذاریم این ارزوی انسانی شاعر و متفکر بزرگ زبان فارسی احمد شاملو ، صرف در حد ارزو باقی بماند؛ جائیکه میگوید: "... کاش ای کاش، میتوانستم ای دل خلق بیشمار را بنشانم روی شانه هایم و بگردانم بر گرد حُباب خاک، تا ببیند که خورشید شما کجاست، و باورم کنند..."

**ز ل در تورات:** "زن یکسره از ماده است از روح خردمند خدایی در او نیست. در مرد روح خردمند خدایی است. بدین خاطر ، حاکمیت مرد بر زن مشروع است. چرا که بر نابرابری طبیعی میان ایندو استوار است. بنابر تورات: - در مرحله دوم زن آفریده شد و او مسئول گناه ادم گشت. میوه ممنوعه را او به ادم خورد. در مرحله سوم، زن نفرین شد. خدا به زن گفت: زحمت تو را افزون میکنیم. زحمت بارداری و زاییدن درد، تو را خواهد بود. و از انجا که در زن قوه شهوت فعال است، خطاب به او گفت با مار دشمن میشوی."

در پیگیری سیر تطور و دگرگونی موقعیت زن در ادیان، دورتر در این نوشته، به عامل جانشینی تضاد بجای توحیدی که ابراهیم (ع) پیام اور ان بود ، دوباره برگشته و خواهیم دید، چگونه آرا ارسطو بر تورات اثر گذاشته و خلوص نخستن دین را از ان زدوده و جای انرا با زور پُر نموده و آنگاه ، ذهنیت شئی جنسی انگاشتن زن ، تقریبا بلا انقطاع تا زمان ما دوام یافته است . در اینجا این اشاره ضروری را نقل میکنم ، که : " از زمانیکه در پندار دینی، تضاد اصل شد، زن مظهر شهوت و ویرانگری گشته و مرد مظهر روح خردمند و خلاقیت و سازندگی شده ، مرد حاکم و زن محکوم حکم اوشده است ."

**ز ل در اوستا:** در ان بخشهای از اوستا که از سوختانده شدن، بعد از یورش و استیلا اسکندر ، در امان مانده و تا ما رسیده است ، " زن مظهر عشق، دارنده خرد کامل و سپنتا " خوانده شده است.

« در میان امشاسپندان، یکی زن است ، او سپنتا ارمتی یا سپندارمت یا زمین ، مظهر آبادانی و سازندگی است. ارمتی خود به معنی "خرد کامل" است. زمین که حامل همه چیز است، نیز زن است. ارمتی الها

زمین و دختر اهورامزدا و همسر اوست. نخستین مرد بر روی زمین کیومرث از زناشویی آن دختر و این خدا پیدا شد. و او مظهر پاکی و طهارت است. زردشت سپندارمت را نزدیکتر از دیگر امشاسپندان به اهورا مزدا میبیند... اهورا مزدا میگوید: او دختر من، کدبانوی خانه هستی، مادر افریدگار است. سپنتا ارمتی، خوب، بخشنده خوب، با نگاهی همه عشق، افریده اهورامزدا است. سپندارمت که نگاهی همه عشق دارد، دارای خردکامل است... به این ترتیب، گیتی که در زبان اوستا همان جهان مادی است، از آمیزش سپنتا مینو با روح خردمند خلاق که همان اهورامزدا است، با سپنتا ارمتی که زمین یا مادر افریدگار است، پدیدار گشته است. زن حلقه پیوستگی است میان ممکن که گیتی است و ماورای ممکن (واجب) که روح خردمند خلاق یا هستی معنوی است... اندیشه او کامل نگاه او همه عشق و به رغم بدی ها و ناپاکی ها که اهریمن میکوشد او را به آنها بیالاید پاک می ماند... مرد نخستن در آخرین پنج روز اسفند ماه از او زاده میشود. بدینسان نوروز جشن پیدایش انسان در روی زمین است. بهار گیتی با تولد او همراه و او بهار هستی است... اناهیتا اله ابها، مظهر پاکی زن، در نیایش، به یآوری ایرانیان در پاک کردن ایران از سلطه بیگانه خوانده میشود: ... در نبرد فریدون با ضحاک اناهیتا به یاری فریدون میشتابد... وقتی نوبت به افراسیاب بدکار میرسد اناهیتا نه هدیه نه قربانی و نه نیایش او را نمیپذیرد... اوستا به زن در پاسداری دین و قومیت و ایرانیت و نیز نگهداری مرد از گمراهی نقش تعیین کننده میدهد...».

هرچند تورات بر اوستا اثر میگذارد و در باور عمومی زن و ازدها، مار سه سر، همدم میشود، اما این همدمی وقتی است که زن با بیگانه سر و سر پیدا میکند. در اوستا زن "ناموس" نیز است. (یاددهانی: به روایتی زردشت شاگرد و مرید یهودیان تبعیدی به بابل بود)

**ز ل در قرآ ل:** « بیان قرآن و ارونه بیان تورات است. قرآن همان کاری رامیکند که اوستا نخستین کرده بود: پیام ابراهیم را از ناخالص ها پاک میکند. با این تفاوت اساسی که کار رها سازی پیام توحید را از غیریت، با تصحیح اصل رهنما آغاز میکند. توحید را بجای تثویت می نشاند. بر اصل توحید، دوگانگی، چه رسد به تضاد، از میان برمیخیزد. زن و مرد در افرینش برابری می یابند. زن از غیریت می آساید و مظهر عشق، مادر پیامبری و آب حیات، کوثر، میگردد. بدینقرار، بیان قرآن در افرینش زن بازتاب اصل توحید است: زن و مرد از یک گوهراند و در افرینش نابرابری ندارند همسر ادم از نفس ادم افریده میشود تا زوج زن و مرد با یکدیگر کمال بجویند. زن برای بر آوردن نیاز های مادی مرد افریده نشده است. مظهر شهوت نیست. آرامش بخش و مظهر عشق و دوستی است. در دو دین یهود و مسیحیت که قدرت مدار و مدار قدرت شد باور این شد که چون خدا مرد را در خواب سنگینی فرو برد یکی از دنده هایش را از او جدا کرد و از آن، زن را شکل بخشید. پس زن از ماده و برای بر آوردن نیاز های مادی مرد که پست هستند، افریده شده است.»

اینک چند ایه از قرآن را به شهادت بطلبیم:

" و از آیات او اینکه از نفس شما جفت شما را بیافرید تا بدو آرامش جوید و میان شما بنا را بر دوستی و رحمت قرار داد. همانا در این کار ایه ها است برای مردم اندیشمند."

" مردان و زنان مومن ولی یکدیگر اند. امر میکنند به معروف و نهی میکنند از منکر و..."

" شما را از زن و مرد افریدیم و قبیله و ملت قرار دادیم تا از یکدیگر شناخته گردید. گرامترین شما نزد خدا با تقوا ترین شما است."

وقتی روشن شد که زن، در تورات اوستا وقران دو مظهر : زن مظهر عشق وسازندگی و اب حیات و یا زن مظهر شهوت و ویران سازی ومرگ، جسته است، یافتن پاسخ به پرسشی که: چرا تا اینزمان از یک مظهر و نه دو مظهر، سخن در میان بود، ما را به نشانی غریزه های قدیم و جدید راهنمایی میکند . انهای که در زن از منظر قدرت می نگرینند و مینگرند، وزن را از نظرگاه این یا ان قدرت تعریف کرده و میکنند و بجای علت از معلول گفته، فرع ازادی و حقوق زن را، بجای این اصل می نشانند که، زن کیست؟ اگر زن مظهر شهوت و ویرانسازی و مرگ باشد ایا خواستن ازادی برای او ، خواست، میدانهای وسیعتری برای شهوت ها و ویرانی ها و بذر مرگ افشانی ها نمیشود؟ و اگر مظهر عشق وسازندگی حیات باشد ازادی او در این نیست که از جلد شئی جنسی بیرون شود و انسانیت کامل خود را بازیابد ؟ آیا طرح تمدن نو، طرحی نیست که در ان ازادی تحقق پیدا کند؟ و معیار تحقق ازادی، واقعیت پیدا کردن ازادی زن نیست؟ خواهیم دید که مفهوم " زن مظهر شهوت و ویرانی ومرگ است"، چگونه از غرب به قلمرو اسلام راه یافته است. و اما نخست آرا الیزابت بادنتر در باب پیام عیسی را مرور کنیم :

### **فقدان عشق یا نبود حقی که اساس همه ازادیها و حقوق دیگر است:**

الیزابت بادنتر در کتابی که در مورد فقدان عشق واقعی و ضرورت اصل شناختن و جایگزین عشق های مصنوعی نمودن ان ، عشقهای که قدرت جعل میکند تا زن نقش دلخواه او را بازی کند ؛ نوشته ، مینویسد : « جامعه غربی هنوز از فقدان عشق رنج میبرد. زیرا در روابط زن بامرد ، عشق وجود ندارد : تاریخ زناشویی تاریخ مبارزه بی سر و صدای دو سکس است، که در سلطه یکی بر دیگری بیان میشود است. باید مسیح می آمد و بیان او در کار می آمد تا امور در جاده تغیر می افتادند. مسیح که پیرو اصل، این اصل انقلابی عشق بود ، اعلان کرد که آمریت پدر بر منافع او نیست که بنیاد می گیرد ، بر مصلحت فرزند است که باید اساس بجوید. زن ، مادر فرزند ، برده او نیست ، همسر او است. مسیح با تبلیغ مرام عشق به دیگری، آمریت ، هر آمریتی را مهار کرد. همسری را تقویت کرد و با تبدیل ازدواج به یک قرارداد و عقد خدایی برابری میان دو همسر را باز آورد... پیام مسیح روشن بود : " شوهر و زن برابر بودند و در برابر فرزندان حقوق و تکالیف همسان میداشتند " اما کلیسا کار را وارونه کرد . فقه ، زن را از حقوق خویش محروم کرد و عشق را از زناشویی حذف کرد. فقه مسیحی پیام مسیح را رها کرد و بر سه بیان دیگر بنا شد : بیان ارسطو و بیان قدرت در فراگیری خود و علم کلامی که بر این دو بیان استوار میشد و مادونی زن را مشیت خدایی میگردانید. » .

### **ناممکن بودن عشق میان زن و مرد :**

میشل فوکو و سیمون دوبوار دلایل ناممکن بودن عشق میان زن مرد را در اندیشه فلسفی یونان شرح کرده اند.

[«سقراط عشق روح را از عشق تل جدا می کرد. عشق تل را هوس می خواند و بی ارزش و بی اعتبار می گرداند و عشق روح را ارج می نهاد و عشق حقیقی می شمرد. اما عشق حقیقی کدام است؟ عشق حقیقی در جستجوی زیباییست و، خود، جستجوی زیبایی است. عشقی است که اندیشه را بارور می کند و در اندیشه به بار می نشیند. در جستجوی زیبایی فی نفسه است. او در قدر می گوید: عشق در حقیقت طبیعت خویش، در خلوص بی خدشه اش، و در «وحدانیت صورت»، در بند تعلقات پست نمی ماند و اگر به شنی محبوب دل می بندد، بخاطر پرتو زیبایی است که بر او تابیده است» . بدینقرار با «محبوب» باید بتوا ل رابطه مغز با مغز برقرار کرد. محبوب باید صاحب روح خردمند و آزاد و فعال باشد. میان زن و مرد عشق تل بوجود می آید اما عشق حقیقی بوجود نمی آید. زیرا بر طبیعت، زن «ناقص عقل» و بنا بر این پایبند خواهش های تل است و در نتیجه در کامجویی جنسی، او کارپذیر و مرد فعال است. در او پرتوی از زیبایی نیست. «یونانی، زن ؛ اید زندانی «اندرونی خانه» را؛ در خور عشق نمی داند. زیرا او را همسا ل خود نمی یابد. از اینرو

به همجنس خویش عشق می‌ورزد. به ایده تصور که پسرا لذتی دارند چو لذت او آزاد و جایگاه شعور. فرهنگ از روح خردمند است. موجودی که روح خردمند ندارد، فرهنگ‌پذیر نیست. پیدایش عشق می‌آید با فرهنگ‌ها متصور است. از اینرو عشق به پسر زیبا، پرتوی از عشق به زیبایی فی نفسه است. «می‌آید و مرد، رابطه اصلی که طبیعت برقرار کرده، امریت مرد بر زن است. ایده امریت مشروع است زیرا با برابری طبیعی می‌آید دو متکی است». تنها شاهد اخلاقی که برای زن می‌شناسد اینست که بر «مشکل اطاعت کردن، در خود چیره شود». «ارسطو: زن از آلد مرد است» [.

بخشهای از دیدگاه های فلسفی ارسطویی در مورد زن را از بررسی های فوکو ودوبوار بخاطر اهمیت شناخت آن، نقل کردم. زیرا این تفکر و منش فلسفی بر مبنی ثنویت، که اکنون فراگیر تر از گذشته بر ارکان اندیشه و عمل غربی و تعداد زیاد انسانهای جوامع دیگر، حکومت میکند، تنها منوط به زن نبوده، بل تاثیر منفی آن، گستره و کلیت زندگی انسانها را در بر میگیرد. به مظاهر این حکومت کردنها در آنجا که به پرسش "زن کیست"، در سازمان تفکر قدرتمدار غربی مربوط میشود، توجه کنید:

[در قرن 17، از نو وضع زنا بد می‌شود. بسونه می‌گفت: زن پاره‌ای از مرد است و عقل او نیز پاره‌ای از عقل مرد، بیش نیست. با اینهمه بسک Boscq در کتابی به عنوان «زن لعیف»، خواستار صدور اجازه تحصیل برای زنان می‌شود یعنی هنوز زن اجازه تحصیل نداشتند.

دیدرو فیلسوف فرانسوی و مؤلف دایره‌المعارف بر آلد می‌شد که در تمامی جامعه‌ها، قوانین بر ضد زنا وضع شده‌اند. منتسکیو بر ایده عقیده می‌شد که زن باید تابع مرد باشد می‌گفت: بر خلاف طبیعت و عقل است که زنی صاحب اختیار خانه بگردد.

روسو در امیل، زن را از تفکر عالی ناتوان می‌داند و زن دانشمندی را برای جانشوهر و فرزندان می‌خواند. بالزاک می‌گفت: تقدیر زنی یکی است و آلد ایده است که قلب مردی را به تپش در بیاورد. زن ملکی است که از راه عقد بدست می‌آید. مال منقول است زیرا تصاحبش سند نمی‌خواهد. تصاحب، خود دلیل مالکیت بر اوست.

با اینهمه، در قرن نوزدهم، جنبش اصلاح‌طلبی، با اعطای حقوق به زنان و بهبود بخشیدن به وضعیت آنها مساعد بود. اما پرورد رابطه سوسیالیسم و زنگرایی را برید. او می‌گفت زن باید در خانه بماند. وی زنان را مادون مردان می‌دانست و دلیلش آلد بود که توانایی جسمی زن دوسوم توانایی جسمی مرد است. از لحاظ عقل و اخلاق نیز زن دو سوم مرد است. بنا بر ایده اختلافش با مرد تفاضل حاصل ضرب  $2*2=8$  از  $3*3*3=27$  است.

انگلس بر ایده نظر بود که شرط آزادی زنان، شرکت در تولید بمتابیه کارگر است. آروز زنان آزاد می‌شوند که خانه داری بخش کوچکی از اشتغال روزانه آنها را تشکیل دهد. تحقیق فوکو و واقعیت امروز نادرستی نظر انگلس را مدلل می‌کند: سرکوب جنسی در طبقات زحمتکش بمراتب بیشتر می‌شود.

از آغاز قرن نوزدهم، زنان در تولید شرکت کردند و گرفتار استثمار شدند که بمراتب از استثمار مردان شرم‌آورتر بود. و امروز در دهه‌های واپسید قرن بیستم، بار تکفل نیز بر خانه داری افزوده شده است. در بسیاری کشورها، زنان هنوز جوانی ندیده، پیر و فرسوده می‌شوند. می‌میرند. [

و اما ناخالصها چگونه پیام روشن قرآن را تا مرز ابهام مکدر میکنند. یکی از این راه‌ها جاگزین ساختن فقه بجای پیام مبین قرآن بویژه در رابطه با پرسش "زن کیست؟" و بیان قدرت را جانشین بیان آزادی نمودن میباشد. طوریکه امروز فقیه در مقام ولایت مطلقه اش، خود را بر مال و جان و ناموس مردم صاحب اختیار میداند. در حالیکه وقتی به اساس رهنمود "قرآن زن و مرد مومن، ولی یکدیگراست" توجه شود، در جا، ولایت فقیه و بسط ید ولی فقیه بر مقدرات انسان، خلاف حکم قرآن و کفر میشود.

شیخ الحدیث ها را، در حالیکه امار از جعلی بودن یک سوم احادیث سخن میگوید، نیز میتوانید به همین میزان بسنجید. حال، بینیم سخن گفتن از "فقه اسلامی" تا چه حد قدرت پرداخته و ارسطویی است :

**[ الیزابت بادنتر پس از آنکه آیات تورات را در آفرینش زل و مرد و نقش زل را در ارتکاب گناه اولیه می آورد، کارپذیری زل و فقدان عشق در جامعه ها رامیوه تلخ مظهر شهوت و هوس و ویرانی و مرگ شناخته زل در تورات می داند. هوس مداری زل، بضرورت کارپذیری زل را ایجاب می کند. زیرا حوا بخاطر وسوسه پذیری در برابر خواهش تل و بخاطر دستخوش هوس شدنش، به سخل دیگر، از راه ضعف هایش، عامل نگونبختی آدم شد. از اینرو، او «ضعیفه» است. فعال شد ل اش، فعال شد ل هوس و شهوت است که ویرانی و مرگ را افزو ل می کند.]**

دیده میشود که اصطلاح «ضعیفه» از فلسفه ارسطویی به قلمرو دین یهود راه جسته و از دو راه، یکی از راه تورات یونانی شده و دیگری بطور مستقیم و از راه فلسفه ارسطویی، جای پیام مسیح را گرفته و به باور دینی بدل شده است. این باور صادر شده، از مصدر یهودیت، وقتی به کشور ما میرسد، بارنگ و روغن دینی، "عاجزه" نام میگیرد. در ادامه این طی طریق، این اصطلاح وقتی به جوامع بسته پشتون های ما میرسد، مرد برای زن، به "خینتن" که نام مرسوم دیگر در زبان پشتو برای خدا است و صاحب معنی دارد، تبدیل میشود. میبینید کاکا ارسطو ما، معلم اسکندر خان، چه بذری بدشگوم کشت کرده است. جالب است، افکار افلاطون در این مورد با ارسطو فرق فاحش دارد. افلاطون قبول داشت که مرد و زن تفاوت های باهم دارند ولی میگفت زنان باید در تمام زمینه ها با مردان مساوی باشند. افکار افلاطون در رنسانس ها به نفع اعاده برخی حقوق زنها نقش داشت. به این ترتیب شکل گیری فقه مسیحی - که بطور قطع همان است که بفقہ اسلامی راه جسته و برغم بیان روشن قرآن، جای پیام محمد را گرفته - وبا همان سرسختی کلیسا قرون وسطی، امروزه روز، در چهره اسلامی، زن ستیزی وحشیانه ی را در دستور کار قرار داده و از این راه، در کنار درنوردیدن مرز های جدید توحش، به بد اخلاقی های جنسی عامل انحطاط جامعه ها - چون لواط و بچه بازی وهمجنسگرایی و زنا و تبعات ان چون دروغ، لاف، دزدی، قاچاقبری، زمین دزدی، حق تلفی، هوجبگری... - میدانهای فراخ باز نموده است؛ را، باید با وسواس و دقت موضوع مطالعه قرار دهیم. کلیسا در هیچ مورد به اندازه مساله زن، خیره سری و مقاومت نشان نداده است. رنسانس ها بند وزنجیر از دست و پای زن اورپایی گشود. اینکه، زن سر از نو، به بند سرمایاری گیر افتاد و نتوانست به اعاده حیثیت و هویت کامل انسانی خود نایل شود، بحث است که با وجود داشتن آگاهی های کم و زیاد ما از چند و چون ان، موشگافی بیشتر میطلبد. نظریه های روان شناسانه ی روانشناس بورژوازی فروید (در نوشته های بعدی در این خط، به ان خواهم پرداخت)، که روانشناس - جامعه شناس ارایش فروم تافته طویل و عریض اش را در یک جمله پنبه کرده است، به باور های تورات همسویی میجوید و از نظر جنسی زن را فعل پذیر و مرد را فاعل میخواند. در حالیکه به باور غزالی که در قرن یازده میزیست و به قول سورو کین، او، دل و خرد و دین یا سه جریان فلسفی و عرفانی و دینی را ربط میدهد تا به شناخت جامع دست یابد؛ زن را از نظر جنسی فعال میدانند. توضیح موضوع را در نوشته بعدی خواهد آمد. تا فراموش نشده نقد اریک فروم را از فروید که به نظر من دقیق است، شریک سازم. فروم به این باور است که فروید هنگام صحبت از محبت چنان صحبت میکند که یک دکاندار از امتعه اش. جایکه میگوید: اگر من محبتم را با تمام مردم شریک و تقسیم کنم برای اولاد هایم چیزی نمی ماند. در صورتیکه از نظر فروم وقتی انسان یک تن را صادقانه دوست داشته باشد همه انسانها را دوست میدارد. و اما جلو افتادن ملا و مدرسه امروزی از اسلاف هم تبار کشیش و کلیسا دیروزی اش، با وصف جلوه های متفاوت مکانی وزمانی و صوری انها، یک ابشخور، که ریشه هردو زورمداری در پوشش دینمداری، از ان اب میخورد، دارد. وان ترس و

هراس از فعال شدن زن در جامعه است و ترساندن نیز . ترسیدن و ترساندن در روابط قوا وجود یافته و ریشه در ثنویت عقل دارد . فعال شدن زن در جامعه با آزادی و استقلال جامعه ملازم داشته و رابطه علت - معلولی دارد . در آخرین جنبش خود جوش پُرشکوه شهریان کابل و چند شهر دیگر، همانند جنبش تاریخی سه حوت، زنان حضور پُرنرنگ داشتند. در هردو مورد، خواندن ترس در سیمای حاکمیت وابسته و واکنش شدن آنها، به مثابه یک تجربه مثبت، برای همه هویدا گشت. تصورش را بکنید هرگاه ضمانت های برای تداوم جنبش، و بدیل آزادی و استقلال وجود میداشت ، عمر روابط سلطه در درون جامعه را ونیز با بیرون را به چه اندازه کوتاه تر میساخت و فراخنای بیکران آزادی تا کجا ها گشوده تر میشد . در حقیقت چنین ضمانت های وجود دارد ، هرگاه حق ملاک و بدان نزدیکی افکار حاصل گردد. دروغ خالص وجود ندارد. دروغ پوششی است بر روی یک راست. هرگاه پوشش دروغ یا ناحق برداشته شود راست ویا حق نمایان میشود. روش کار اسان است. یافتن هسته عقلانی یک نظر ویا سخن، تشخیص امر ها و مستند ها در ان و انگاه کجی ها را راست کردن . وقتی امر ها یا facts منزله شدند هریک باید در جای خودش قرار گیرد یا به عباره دیگر تصحیح رابطه امور. با این سه کار از خلاف واقع و ناحق به حق میرسیم . جبهه حق فزونی گرفته و عمل میشود و به پیش میرود و جبهه ناحق عکس العمل و عقب نشینی ها تا مرز فرار کذابان را میسر می سازد .

این بحث قرار است موضوع چندین نوشته( به وقفه های کوتاه و دراز )گردد . اصل رهنما در نوشته ها موازنه عدمی است. که حضور نوعی بار دینی را بر مطالب به ذهن تداعی میکند. خواندن ان به شیوه پیشنهادی "عقل ازاد" که مکانی برای تعصبها باقی نمیگذارد، ممکن انرا دلچسپ و با خوشی همراه کند. نقل قولها جاجا به عینه و جاهای دیگر نقل به مضمون از کتاب " زن و زناشویی" آورده شده اند. نام نویسنده کتاب را قصدا و هماهنگ با پیشنهاد خودش که به نقل از علی میگوید: مرد را به حق بسنجید نه حق را به مرد" نمی آورم . این قسمت را با دو بیت از محمد موسی شفیق خطاب به محمد (ص) پایان میببخشم .

رسول(ص) ته

درنه خار شم سر راپورته کړه یو خلی

په اشنا جامو کی ورک یی ستا پیغام کړو

په اسانه پکی سا ویستل محال دی

هومره تنگ یی ستا هعه پراخ نظام کړو

حیفم امد تا خطاب او به خداوند (ج) که شاید هنگام سرودن شعر اقبال را در نظر داشته نیاورم :

خدای (ج) ته

خومره پاک او سپید ل کتاب دی را لیرولی

سعادت دی دانسا ل پکی لیکلی

خوارما لادی د تاویل تقلید افاتو  
رانه ورک کړو په حاشیو کی غلی غلی